

تأثیر تحولات اجتماعی بر روند شعر شاملو

کوروش امینی^۱، لقمان ویسی^۲

^۱ نویسنده و پژوهشگر ارشد زبان، فرهنگ و ادبیات.

^۲ کارشناس ارشد ادبیات.

نام نویسنده مسئول:

کوروش امینی

تاریخ دریافت: ۱۳۹۹/۶/۱۹

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۹/۸/۲۲

چکیده

شاملو از معدود شاعران نوپرداز ایرانی است، که نام و آوازه آن با اندیشه متری و تغییرات بنیادین در ساختار و محتوای شعر فارسی همزمان با فکر نوسازی همه جانبه زندگی اجتماعی ایران متأثر از پس لرزه‌های انقلاب مشروطیت عجین شده است. شاملو محصول شرایط تاریخی و زاده خشم و سکوت فرو خورده و اشک و خون در خاک چکیده مردمی بود که تبسم بر لب‌هایشان جراحی شده بود. سال‌ها خاموشی گزیده و در کنج عزلت خویش سرگرم دعا و نیایش بودند. شاملو آمد با این سکوت ننگین همراه نشود و اندیشه‌های ناب و انسانی خویش را با امید و آرزوهای پژمرده آنها پیوند زند و با شعرش پیوندی اجتماعی از نوعی نوین برقرار کند. چنین است که شاعر، زندگی پر از رنج و بدبختی اطرافیان خویش و دنیای فرسنگ‌ها دورتر را درک کرده و تکانش‌های آن را چاشنی افکار خویش کرده و سرکش و عاصی به روایتی که چنین فضایی را بر می‌تابند، می‌تازد. پا به پای تحولات و تغییرات اجتماعی در بطن جامعه بوده با آن حرکت کرده است و شعرش در عین اینکه عمیق و جاندار شد، از لطافت، نرمی و شیوایی آن کاسته نشده و آئینه تمام‌نمای تکانش‌های مختلف جامعه گردید. کلمات شعر اگر که اصیل، ریشه‌دار و از جان برخیزند، آماده انفجارند و چون باورت می‌شکافند. شعر حاصل از ترکیب چنین کلماتی؛ صمیمی است و بلند پرواز و نمی‌تواند و شایسته هم نیست که خوار و حقیر باشد و تعظیم و سجود کند.

واژگان کلیدی: شاملو، شعر، اجتماع، ادبیات، تحول، مردم.

مقدمه

بررسی اندیشه و افکار شعری که به نوعی در زمان خویش و بعد از آن در ادبیات و حتی فضای فرهنگی، ادبی و جو فکری جامعه و اطرافیان خویش تأثیر زیادی داشته، با توجه به آثاری که از خود بر جای گذاشته‌اند، کار دشواری نیست و از طرفی هم ضروری و لازم می‌نماید. از شناخته شده‌ترین و سرشناس‌ترین این چهره‌ها که تأثیرات زیادی در فضای فکری جامعه و علی‌الخصوص فضای ادبی و روشنفکری ایران برجای گذاشته؛ احمد شاملو شاعر، نویسنده و مترجم بنام ایرانی می‌باشد. آوازه و شهرت شاملو مرزها را درنوردیده و سرایش سبک نوین شعر ایران، بنام «سپید» را در کارنامه‌ی ادبی‌اش بنام خود دارد. اشعار شاملو تاکنون از خیلی جهات مورد تشویق، تخریب و نقد قرار گرفته است و تاکنون کتاب‌ها و مقالات زیادی درباره آنها نوشته شده است. فاکتور اساسی در بررسی تحول شعر نو از ابتدا تا کنون و بصورت فرم بی‌ساختار و فاقد محتوای امروزی آن، در نظر داشتن این نکته اساسی است که شعر امروز ایران و بویژه شعر نو مرهون برهه‌ای از تاریخ چنین شعری است که امروزه در نظر ما و بعد از گذار از آن همه بوته نقد، فاقد کمترین وجاهت و اندیشه ادبی و پایه علمی است. در واقع شعر امروز ایران مدیون چنین سیر تحولی در تاریخ زایش، پویا و تغییر خود می‌باشد. در این میان چه بسا اشعار پخته و طراز اولی بعلت دوری از منابع قدرت و هژمونی سرمایه‌داری و بسا دلایل دیگر که ذکر آنها خارج از حوصله این مقال است، از بین رفته و غبار روزگار گرد نسیان بر آنها کشانده و روند تحول شعر را کند و چه بسا شعرهایی که آبکی بوده و به علت نفوذ شاعران حلقه‌های قدرت و سرمایه در مجامع ادبی جابخوش کرده و تاریخ ادبیات را شرمسار مردمان خویش کرده‌اند. اینکه خیل عظیمی از شاعران ادوار و ازمنه قدیم تا کنون واضح، صریح و نواور سبک و سیاق نوینی در تاریخ تحول شعر فارسی نبوده‌اند و تنها میراث ماندگار و ارزش کار آنها ادامه حفظ وضعیتی موجود یا ادامه آن در بهترین وضعیت بوده است.

چنین به نظر می‌رسد، آگاهی از جریان امور و آشنایی با کیفیت و کمیت مدرنیته در خارج ایران به معنی روند جاری زندگی امروزی، نخستین جرقه‌های بروز خط‌مشی و تفکری بود که بعدها به تغییر سبک زندگی فرهنگی و اجتماعی ایرانیان انجامید. صنعت چاپ و روزنامه، تألیف و ترجمه کتب و در نهایت نشر علم و اندیشه. در پی این موارد دگرگونی و تغییرات بنیان کن سیاسی، اجتماعی و بویژه اقتصادی، تقدس و تابوی قدیمی و هاله دروغین جرمیت را کم کم از فضای فرهنگی، ادبی و در اینجا بیشتر شعر کلاسیک زدود و با شک و تردیدی نو به آن نگریست.

«شور مشروطه خواهی که جامعه ایران را فرا گرفت و قیام‌های پی در پی آغاز شد، شاعران رسمی - حکومتی و غیر حکومتی - دو شقه شدند: عده‌ای در قبال دگرگونی‌های سیاسی، اجتماعی، اقتصادی مقاومت کردند؛ در محافل گرم اشرافی و درباری ماندند و به دور از جنجال‌های کوچه، خیابان‌های پرتشنج و پر شر و شور در مواضع لب و گیسو و خال و ابرو درجا زدند و شعر بازگشتی گفتند و عده‌ای چون ملک الشعرای بهار، ایرج میرزا، عارف قزوینی و ... دربار را ترک گفته وارد معرکه شدند و به انقلاب پیوستند. اینها در جریان عمل فهمیده بودند که اگر قرار باشد مردم را با خود همراه کنند باید به زبان مردم حرف بزنند. پس به شعر کوچه و بازار یا به قولی به حراره‌ها روی آوردند و این گرایش به مرور سبک نوینی در شعر بوجود آورد. (لنگرودی؛ ۱۳۸۴، ۳۷) چنین شعر در کل شاخصه‌های جدیدی پیدا کرد و اساساً با مفهوم و محتوای تقدس‌گرایی پیشگفت و فضایی مرده و تاجر ساختاری فاصله گرفته و با وجود مخالفت‌های جدی جناح سنتی واپس‌گر؛ سرچشمه‌های جوشان و پایه‌های نوینی بر اساس حرکت، زندگی و انتقاد از چنین چهارچوبی پایه گذاری کرد. آغاز چنین حرکتی در شعر به منزله سیستمی زیباشناختی، پاسخی به نیازی فراگیر در بطن جامعه بود که نشان از دوره‌ای در رشد و تکامل جامعه به سوی خلق فضایی جدید می‌داد. بطور مثال ابوالقاسم لاهوتی (۱۲۶۴-۱۳۳۶ ه.ش) قبل از سال ۱۳۰۰ ه.ش اولین شعرهای نو خود را - خیلی پیشترها از نیما - سرود که در آن از عشق به وطن و غصه ویرانی آن و اوج آن در «رزم و پیروزی» و در شعر «بازگشت به وطن» و ناله و اعتراض خود را در سوگ کشته شدن پسر خانم شمس کسمایی به نام «عمر گل» سرود. منظر بحث این مقال بررسی تأثیرات جنبش‌های اجتماعی بر شعر شاملو است، چیزی که تاکنون کمتر مورد توجه و کانون دید دوستداران، نقادان و حتی مصاحبه‌گران بوده است. بحث، کنکاش و پژوهش در خصوص آن روح طاغی و سرکشی که در مقابل رمانتیسم بازاری، فضای فانتزی و لوس هم چرخ خویش قد علم کرد و با شعرش ایستاد.

آغاز راه

اولین تعهد شاملو همزمان با چاپ مجموعه «آهنگ های فراموش شده» و در مقدمه آن مجموعه رخ می‌نماید که بعد از ابراز ناخرسندی از محتوا و وزن کتاب به خواننده چنین می‌گوید: تو هم قلم بردار و چیزی بنویس ... اما تو چیزی بهتر بنویس، چیز تازه‌تری بنویس ... (لنگرودی، ۱۳۸۴، ۳۵۸). با انجام این کار چهارچوب و روابط درونی شعر دچار ریزش عظیمی شد و نیاز به بدیلی قوی در جامعه ادبی احساس گردید که چنین نیز پیش آمد و سازماندهی جدیدی بر تخریب ویرانه‌ها بنا گشت. در اصل شاعرانی پا به عرصه حیات ادبی نهادند که با شناخت روزگار خویش و درک و درایتی واقعی از کنه حوادث و اتفاقات دنیای پیرامون و بیان موضوعات و تکانش‌های روز، شاعر عصر خویش شدند. طرز تفکری ویژه، نگرشی آگاهانه و با اعتقادی راسخ به عمق حوادث که نتیجه آن با مردم و برای مردم شدن است. پایبندی به اصول آزادگی و بنیان‌های اصیل انسانی و تند و بی پروا تاختن به تارهای دروغین و فریبنده تحجر و ریا در راستای پاسخ به یک نیاز طبیعی و تاریخی. اندیشه نوسازی و تغییرات بنیادین در ساختار و محتوای شعر فارسی همزمان با فکر نوسازی همه جانبه زندگی اجتماعی ایران؛ متأثر از پس لرزه‌های انقلاب مشروطیت بود. آنجا که از قید و بندهای سنت و عقب ماندگی به تنگ آمده بودند و نوعی آزاد سازی از شعر را تمنا می‌کردند. زیرا که بسان سایر حوزه‌های زندگی در پی جبران عقب ماندگی و واپس راندن لایه‌های دست و پاگیر ارتجاع و تحجر بودند. فکری نو، اندیشه‌ای نو، محتوایی نو در قالب و فرمی نو. اینجا بود که قافیه و تساوی ابیات با عروض را بکاری نهادند و آستانه آزاد شعر نیمایی و بعد سپید شاملویی را بنیان نهادند. حذف خود خواسته و آگاهانه وزن شاخصه اصلی، ارزشمند و جداکننده شعر شاملو از نیما است.

شاملو محصول چنین شرایط تاریخی و زاده خشم و سکوت فرو خورده و اشک و خون در خاک چکیده مردمی بود که تبسم بر لب‌هایشان جراحی شده بود. سال‌ها خاموشی گزیده و در کنج عزلت خویش سرگرم دعا و نیایش بودند. شاملو آمد با این سکوت ننگین همراه نشود و اندیشه‌های ناب و انسانی خویش را با امید و آرزوهای پژمرده آنها پیوند زند و با شعرش پیوندی اجتماعی از نوعی نوین با جامعه خویش برقرار کند. احمد شاملو بی تردید یکی از ماندگارترین، درخشان‌ترین و قطع به یقین تأثیرگذارترین شاعران نوپرداز است که با داشتن سبکی جدی و مختص به خود، انقلابی ادبی در فضای فکری و فرهنگی زمان خویش ایجاد کرد. با خواندن اشعار شاملو انگار آتشی در شعر، شوری در کلمات و طوفانی سرکش در فضا مجسم می‌گردد که با توانایی و استادی شاملو و تسلط بی مثالش بر ساختار و گنجینه دریای زبان فارسی، نظمی درونی، چینی بیرونی و ساختاری معنایی می‌یابد که از شاملو انتظار می‌رود. شاملو در شعرش خواستار زدودن غبارهای از یاد رفته نشسته بر افکار و گسستن زنجیرهای تحمیلی پندار و به دنبال کسب آزادی و آرمان‌های بزرگ انسانی است.

مهدی اخوان ثالث در نقدی بر کتاب هوای تازه و بویژه شعر «نگاه کن» که در فاصله سالهای ۱۳۲۶ تا ۱۳۳۵ سروده شده‌اند، چنین می‌گوید: موی بر اندامم به پای خاسته، نخستین بار که شنیدم گریه کردم. از این حساس‌تر و دردمندانه‌تر و گیراتر سخنی در خصوص این سال گفته نشده است. عالی است. (لنگرودی؛ جلد دوم، ۱۳۸۴، ۳۹۴) چنین است که فضایی آنچنانی بر شعر شاملو چنان تأثیری نهاده که شاعری هم تیره خویش در مورد آن چنین می‌گوید. چنین دردی را چنان مشترک بازخوانی می‌کند که درد مشترک همه می‌گردد. فضایی تیره و تار که غرور گدایی می‌کند؛ سال اشک و درد و شک. شاملو هم در مقام شاعر نه تنها در کنج عزلت خویش نمی‌نشیند که دست به اعتراض و فغان بر می‌دارد و متأثر از چنان جریانی سال بد را می‌سراید. از زندگی و عشق و مرگ می‌گوید. برای او بسی مایه فخر و مباهات است، که سرنوشتش با سرنوشت و تاریخ کسانی گره خورده است که نه تنها به سان برخی برج عاج نشینان، خود را از آنها جدا و ایزوله نکرده است که زیستن در کنار آنها و با غم و شادیشان و در سرانجامشان سهمیم شدن را در هنر و ادبیاتش بخشی از زندگی و مبارزه‌اش برای آرمان‌های انسانی می‌داند. پیوسته به جامعه خویش نزدیک و با افکار و اعتقادات فاخر انسانی‌اش، آثاری بی نظیر و پربها برای جامعه بوجود می‌آورد. از آن دسته نویسندگان خوار و بی مایه‌ای نیستند که در بحبوحه زندگی از اجتماع دور شده و تسلیم جریان‌های پوشالین و پژمرده‌ای می‌شوند که فاقد روح و اندیشه بوده و رو به قهقرا می‌سپارند.

نگاهی به دیگر جوامع

شاملو در سال ۱۳۳۹ که به قول برخی‌ها، سال تثبیت شعر سپید بود در یادداشتی بر خطابه ویلیام فاکنر، هنگام دریافت جایزه نوبل به شعرای رمانتیک تافت و آنها را کودکان بازاری دانست و از موضع‌گیری افرادی که چنین عصری را «عصر جاز» و «عصر عشق‌های بدون دل» می‌شمارند، برآشفته و آن را داعیه‌ای بیش ندانسته و در جهت اثبات حدیث خویش می‌گفت:

لیکن بردگان کنگو به پا خاسته‌اند/ و «جملیه» الجزایر را با گیوتین گردن می‌زنند

عصر ما عصر بیداد و وحشت و جنگ‌های پیاپی است، اگر مادری برای نجات فرزندان گرسنه خویش از مرگ؛ کودکی را می‌کشد تا از گوشت وی غذایی برای جگر گوشگان خود برساند، مسئول این فاجعه مائیم. (لنگرودی؛ ج دوم، ۱۳۸۴، ۶۰۴). این چنین است که شاعر، زندگی پر از رنج و بدبختی اطرافیان خویش و دنیای فرسنگ‌ها دورتر را درک کرده و تکانش‌های آن را چاشنی افکار خویش کرده و سرکش و عاصی به روابطی که چنین فضایی را بر می‌تابند، می‌تازد. در پس این جملات و ورای این افکار؛ انوار درخشان عشق و امید به نوع بشر، خارج از هر رنگ و نژادی نهفته است:

من خویشتاوند هر انسانی هستم/ که خنجری در آستین پنهان نمی‌کند/ نه ابرو در هم می‌کشد نه لبخندش ترفند تجاوز به حق و نان و سایبان دیگری است/ نه ایرانی را به غیر ایرانی ترجیح می‌دهم، نه انیرانی را به ایرانی/ من یک لر بلوچ کرد فارس/ یک فارسی زبان ترک، یک افریقائی اروپائی استرالیائی امریکائی آسیائی‌ام/ یک سیاه پوست زردپوست سرخ پوست سفیدم که نه تنها با خودم و دیگران کمترین مشکلی ندارم بلکه بدون حضور دیگران وحشت مرگ را زیر پوستم احساس می‌کنم. من انسانی هستم میان انسان‌های دیگر بر سیاره‌ی مقدس زمین که بدون دیگران معنائی ندارم.

این اندیشه و خرد شاملوست. افکار مردی که در اشعارش آنقدر نرم و آسمانی و در عین حال سخت و عاصی است که تنها قالب سپید خودش تاب آنها را داراست. قالب سپیدی که توانایی تحمل آن همه آتشفشان اندوه و عصیان را دارد. این است که کلیت شعرش فریاد و فغان است؛ هر روز و مداوم نسبت به وضعیت موجود. فریاد و شکوه از دردی بزرگ، از غمی عالمگیر. از تاریکی و ظلمت خداوندان شب پیمان ظلمت دوست، از فضای سیاسی و مسمومی که در رگ و استخوان کلمات شعر شاملو محکم شده است. در ورای آن کلمات تند و انقلابی و چهارچوب مناسبات درونی‌شان. چنین شعری مستقل است و دارای حریم، اما در عین حال غنی و بی‌نیاز می‌باشد. بی‌توجه به مصلحت کاسه لیسان ریاکار و بی‌پروا از لعن و نفرین محافظه‌کاران دروغگو و حامی بغض در گلو مانده حرمان جامعه. از طرفی شاملو بی‌پرده و صریح حرف می‌زند. احساسات، درد دل و دغدغه‌هایش ناب است. از بطن اجتماع برخاسته و به اجتماع برمی‌گردد. با آن‌ها پیمان بسته است و برای آن‌ها می‌سراید. در واقع اشعار شاملو با آن شور و غنای حماسی که در بیشتر قطعات و دفاترش موج می‌زند، چریکی شاعر است که فشنگ و مهمات آن، کلمات اشعارش می‌باشند.

شاملو در حماسه‌های شعر چریکی

شاملو در مورد تعهد در شعرش، خود چنین می‌گوید: «دیر اما ناگهان بیدار شده بودم، تعهد را تا مغز استخوان‌هایم احساس می‌کردم» (لنگرودی؛ ۱۳۸۴، ج اول، ۴۷۵). به باور خیل عظیمی از نقادان شعر نو ایران؛ کلمات شعر اگر که اصیل، ریشه‌دار و از جان برخیزند، آماده انفجارند و چون باورت می‌شکافند. این گونه شعر، صمیمی است و بلند پرواز و نمی‌تواند و شایسته هم نیست که خوار و حقیر باشد و تعظیم و سجود کند. شاملو نه تنها در ایران و به ایران و وضعیت سیاسی اجتماعی آن حساس است و موضع‌گیری دارد که در همان حال در قبال تکانش‌های دیگر نقاط جهان از این سوی و آن سوی گیتی خاموش و منفعل نیست و آگاهانه واکنش دارد:

سرود بزرگ را به «شن چو» رفیق ناشناس کره‌ای خویش تقدیم می‌کند. این شعر در ستایش انقلابیون کره‌ای و اعلام همبستگی شاعر و ملت ایران است با مردم کره وقتی که نیروهای آمریکایی بر خاک آن کشور حمله می‌کنند:

شن - چو! کجاست جنگ/ در خانه تو/ در کره/ در آسیای دور/ اما تو/ شن/ برادرک زردپوستم/ هرگز جدا مدان/ زان کلبه حصیر سفالین بام/ بام و سرای من (شاملو، ۱۳۸۵، ۷۷). بقول ع. پاشایی از خطاب «رفیق» در تقدیم این شعر، پیداست که شاملو به تمایلات چپی شن چوی فرضی تمایل و توجه دارد. (پاشایی، ۱۳۷۸، ۷۶).

اینجاست که شاملویی که مدتی قبل از آن به جرم شوونیسم به زندان می‌افتد؛ از تیر باران رفیقان دلیر در فرانسه و مقاومت سیاسیون در زندان‌های بلزن و داخاو و رشد فاشیسم زبان تند و آتشی به اعتراض می‌گشاید و به عنوان شاعری سیاسی و متعهد مطرح می‌گردد. این است که شعرهایی از این دست را زبان حال مردم و توده جامعه و قبله آمل روشنفکران می‌کند. اندیشه و احساس شاعرانه که خاستگاهی اجتماعی دارد، در عبارات و الفاظ محکم و استواری با مفاهیم و مضامین ناب اجتماعی در هم می‌آمیزد و بی پروا و عصیانگر بر تارک پوسیده روابطشان می‌تازد.

شاملو در ستایش از چریک‌های جنگل‌های سیاهکل که چنان حماسه‌ای آفریدند؛ و به تأثیر از آن «ضیافت» را می‌سراید. ماجرای سیاهکل در بهمن ماه سال ۱۳۴۹ به وقوع پیوست. ماجرا به این صورت بود که در زمانی که رژیم از کوچکترین حرکت سیاسی جلوگیری می‌کند؛ روزی در چند اتوبوس بین راه چند روستای منتهی به سیاهکل از توابع لاهیجان، اعلامیه‌های ضد رژیم منتشر شد و در روز ۱۹ بهمن گروهی انقلابی مسلح به ژندارمیری سیاهکل حمله برده و با بجا گذاشتن عده‌ای کشته و مجروح از طرفین به جنگل‌ها گریختند. این بود که ترس مردم از نیروهای امنیتی فرو ریخت. شاعران و توده‌ی مردم هر یک به نوعی سهم خویش را با برجسته کردن جریان ادا می‌کردند. ضیافت شاملو از آن دست شعرهاست.

گزمه‌ها قدیسان‌اند / قطع با صدای گلوله / با طنین سرودی خویش بدرقه‌اش کنید / که شیطان / فرشته‌ای برتر بود / مجاور و هم دم / و در نهایت پس از خطاب به ولگرد، مداح، مادران، راوی، دلک و مدعیان، به خطیب نهیب می‌زند: اما اگر ت مجال آن هست / که به آرامی / ناله‌ای کنی / فریادی در افکن / جان‌ات را به تمامی / پیشوانه‌ای پرتاب آن کن!

«شعر چریکی به رغم دهه‌ای تلاش فرهنگی چریک‌ها، هرگز بدین پایه از مقبولیت و محبوبیت عام در جامعه دست نیافته بود که با حرکت چند روزه چریک‌های سیاهکل بدان دست یافت. تأثیر واقع سیاهکل بر ادبیات ما چندان بود که فی المثل شاعری مثل احمد شاملو که بنا به نوع زیبایی شناسی و درک و انتظار خود از هنر مخالف با اشعار چریکی آشکار بود و بقول سعید یوسف...، پس از واقعه سیاهکل درخشانترین و عمیق‌ترین اشعار را در ستایش از چریک‌ها سرود و در مجموعه ابراهیم در آتش بیست و دو بار واژه خون را به کار برد (لنگرودی، ج ۴، ۱۳۸۴، ۱۵).

اینجاست که به نوعی می‌توان ادعا کرد، احمد شاملو جزو معدود شعرایی است پا به پای تحولات و تغییرات اجتماعی در بطن جامعه بوده با آن حرکت کرده است و شعرش در عین اینکه عمیق و جاندار شد، از لطافت، نرمی و شیوایی آن کاسته نشد و آئینه تمام‌نمای تکانش‌های مختلف جامعه گردید. هوای تازه در زندگی شعری شاملو نقطه عطفی است. در این کتاب است که تأثیر خام «الوار» و تأثیر نسبتاً پخته «لورکا» و مایا کوفسکی مشاهده می‌شود. تأثیر الوار در بخش‌های ششم و هفتم هوای تازه دیده می‌شود. این تأثیر چنان است که گاهی این اشعار به ترجمه‌هایی می‌مانند که شاملو خود از پل الوار کرده است. مثلاً: روزی ما دوباره کبوترهایمان را پیدا خواهیم کرد / و مهربانی ست زیبایی را خواهد گرفت. (مجایی، جواد؛ ۱۳۸۱، ۲۵۳ و ۲۵۴). شعر کامل و متعهد شاملو، شعر حوادث اجتماعی، انعکاس عواطف انسانی در بند رخدادهای اجتماع دور و بر خویش است.

«در ستایش جنبش‌های اجتماعی شعر شاملو شعر زمانه است. انبوه واژگانی است که آتش بر می‌انگیزد. سنگ پاره‌هایی است از آلیاژ عشق و نفرت که به سوی دشمنان آزادی و انسانیت و مردم پرتاب می‌شود. شعر شاملو ستایشگر عشق و افشاگر بدی و آوازی بلند و طولانی است. دم زدن در هوای عشق مردم است. آواز بزرگ مردمی است که دل دریایی دارند. هم‌آواز توفیدن دریابند و چشم نگران پرواز بلند درناها.

شعبدی بازان لبخند / در شبکلاه درد / با جاپایی ژرف‌تر از شادی / در گذرگاه پرندگان (مجایی؛ ۱۳۸۱، ۳۳۳).

آشوب و طغیان شعر

اینگونه شعر آستن باورهای ناب انسانی و اجتماعی است. بازتاب شور و حال موسمی است شاد و زنده. امید و آرزوی دل‌هایی است که پناهی جز شوق رسیدن و آزادی و رهایی ندارند. آزمون دشوار لحظاتی است که به یقین می‌رسند یا در نهایت ظلمانی‌ترین خفقان تاریکستان‌ها به یأس و اندوهی فرو خورده تبدیل می‌شوند. غنایی‌ترین اشعار، زیباترین کلمات و در عین حال برنده‌ترین مضامین و مفاهیمی هستند که در بحرانی‌ترین شرایط، مفاهیم انسانی را از یاد نبرده‌اند. با این همه، ای قلب در به در! / از یاد مبر که ما / من و تو / عشق را رعایت کرده‌ایم / از یاد مبر / که ما، من و تو / انسان را رعایت کرده‌ایم. از این روست که شعر شاملو محدود

به زمان و مکان خاصی نیست. از جغرافیایی واحد تبعیت نمی‌کند و مرزها را با جادوی عشق و انسانیت در می‌نوردد و بازگویی امید و آرزوی پابرهنگان و معترضان می‌شود. پرچم برافراشته‌ی آن‌ها و نماد مقاومتشان می‌گردد. به همین خاطر است که مناسبات درونی شعر شاملو و ساختار حاکم بر آن مقبول روشنفکر و عامه شده و آن‌ها را زیر چتری یگانه متحد می‌کند و جبهه‌ای می‌گردد تا در پناه آن برای نبردی مشترک آماده شوند. بن‌مایه‌های اساسی این شعرها عشق به انسانیت و آزادی و برابری انسانی و اندیشه‌های عدالت محور و مردم گراست.

شاملو در اجلاس بین‌المللی نویسندگان در یک سخنرانی با عنوان «من درد مشترکم، مرا فریاد کن» در مورد فقر و فلاکت مردم در اقصی نقاط جهان و نقش روشنفکران و نویسندگان کشورشان در قبال چنین وضعیتی می‌گوید: «جهان عرصه رقابت‌هاست اما نه میان همه مردم و برای همه هدف‌ها. رقابت را واحدهای تولیدی و بخصوص فرامیلیتی‌هایی دنبال می‌کنند که هم اکنون سقف فروش بیست تا از پیشتازان‌اشان از هزار میلیارد دلار نیز فراتر می‌رود، یعنی یکصد برابر درآمد ملی کشور من زامبیا، کشور من شیلی، کشور من بلغارستان، کشور من بنگلادش و حتی کشور من ایران که تازه به دلیل منابع سرشار نفت و گازش از داراترین کشورهای جهان سوم به شمار می‌رود» (مجابی؛ ۱۳۸۱، ۴۹۶).

نکته حائز اهمیت اینکه شاملو نیز به سان خیل عظیمی از شعرا و نویسندگان ایرانی و خارجی در دوره‌هایی از زندگی خویش، فراز و نشیب‌هایی در تفکر داشته و همین اوج و نشیب‌ها بر شعرش نیز کارگر بوده است، بطوری که خود شاعر در خیلی از مصاحبه‌ها و سخنرانی‌هایش اعتراف می‌کند که کتاب «آهنگ‌های فراموش شده» حاصل اشتباهات کودکانه چاپ مثنی اشعار سست و قطعات رمانتیک و بی‌ارزشی است که بار شرمساریش تا آخر بر دوشم سنگینی می‌کند. این در حالی است که در اثرات بعدی و به عنوان مثال در «هوای تازه» سمت و سوی تازه می‌یابد، افقی نوین از اندیشه‌هایی مدرن که زاده تغییرات فکری و اعتقادی می‌باشند. بیدار شدن از خواب بی‌خبری. به اعتقاد نگارنده چنین فضایی در خلوتگاه شاملو پدیدار و زاده نمی‌شد، مگر در صورت آشنایی شاملو با افکار و اندیشه‌هایی مدرن که بویژه در آن زمان بیشتر از اینکه تأثیرات ارتباط با خارج ایران و دیگر جریان‌های چپ در گوشه و کنار جهان باشد؛ ملهم از رویکردهای سیاسی اجتماعی حزب توده بود. حزب توده در این دوران به گزارش وابسته کارگری بریتانیا در تهران تنها امید بهبود اوضاع مردم بود (آبراهامیان؛ ۱۳۹۲، ۱۰۵).

از این زمان در اوایل دهه ۳۰ است که رگه‌های چنین تفکر و موضعی در ذهن سیال و آماده شاملو پدیدار می‌گردد. در اغلب اشعارش قبل از آن هنگام خطاب خویشتن از من مغموم، تنها و درمانده می‌گفت، در حالیکه بعد از آن از من مبارز فریاد می‌کند و اینجاست که دوره طراوت زندگی و بن‌مایه‌های قوی و مضامین بلند انسانی در محتوایی پر قدرت از دیدگاه فکری و تا حدی فلسفی شروع می‌شود و بقول خودش شعرش، شعری می‌شود که زندگی است و هوای تازه استشمام می‌کند. محرک است و با تعهد. به نوعی شکننده است و از منظری دیگر تهاجمی. سعی در زدودن خاطره کرده و خاطره زدایی از سنت و ترسیم دنیا و حیاتی دوباره را از اولویت‌ها می‌گذارد؛ آنجا که می‌گوید:

شد آن زمانه که بر مسیح مصلوب خویش به مویه می‌نشستید / که اکنون / هر زن / مریمی است / و هر مریم را عیسیایی بر صلیب است / و اگر صلیبی که بردوش کشید / تفتگی هست

و بزرگتر و برجسته‌تر از آن که تعهد خویش را نسبت به اندیشه‌های اجتماعی و در بطن آنها، اندیشه چپ نه در ذهن که بر قلم جاری می‌کند. در شعر «پیوند» از هوای تازه در بزرگداشت و سوگ سیزده تن از سران اعدای حزب کمونیست یونان مویه می‌کند. کار به جایی می‌رسد که خود را بجای آنها می‌گذارد و از عمق جان ندا سر می‌دهد. از رفیق گذشته، آنها را برادر خطاب می‌کند. از برایشان می‌گیرد و نماینده تفکر و اندیشه‌اشان می‌گردد:

سه نوید، سه برادری / بر فرازمون واله رین واژگون گردید / و آن هر سه / من بودم / سیزده قربانی، سیزده هرکول / بر درگاه معبد یونان خاکستر شد / و آن هر سیزده / من بودم / سی صد هزار دست، سی صد هزار خدا / در تپه‌های قصر خدایان، در حلقه‌های زنجیر یکی شد / و آن هر سی صد هزار / من‌ام.

برخی‌ها بر این باورند که افکار شاملو متأثر از شغل نظامی‌گری پدرش نیز می‌باشد. بواسطه همین شغل پدرش، در خیلی از موارد با اقشار مختلفی از مردم در تماس و مراوده بوده و به درد دل، افکار، اندیشه و امید و آرزوهایشان پی برده و به کنه شخصیت آنها رسیده است. جهان بینی‌اش را از فضای روشنفکری و جنبش‌های اجتماعی گوشه و اطراف ایران و بویژه اندیشه‌های اجتماعی

گرفته است. این مهم به نوعی است که حتی ظهور نوگرایی و از آن جمله نوگرایی در شعر با ظهور دوباره و نوین سیاسی چپ در بلوک شرق همراه و همزمان بوده است. این امر نه تصادفی که آگاهانه با وقوف به تمام جوانب امر و زوایای پنهان آن بوده است. بویژه در ایران این جنبش فعالیتش را با تمرکز بر نوشتن و کتابت آغاز کرد. بطور مثال خیل عظیمی از متفکران و طرفداران چپ یا آنهایی که به نوعی متمایل به چپ می‌باشند با شعر و داستان به چپ می‌پیوندند؛ آل احمد، کسرای، احسان طبری، ابوالقاسم لاهوتی، شاملو و ۰۰۰ که به طور منظم و سیستماتیک به فعالیت می‌پردازند و افکارشان را در قالب کلمات نوشتاری کانالیزه می‌کنند. اما هر یک جداگانه، از دید خویش و با شدت و ضعفی متفاوت که آن هم ملهم از تفاوت بینش آن‌ها می‌باشد. ادبیات متعهد در نظرگاه چپ تافته جدا بافته از جامعه نبوده و کلیت اندامواری است در ارتباطی دو سویه و دیالکتیکی با دیگر بافت‌های جامعه.

جهل ستیزی، عشق به انسانیت و انسان باوری بصورت اومانیسیم غربی و تعریف شده آن، عدالت خواهی بصورت نمادین و نمایانی در شعر شاملو موج می‌زنند. از سویی جهان بینی ژرف شاملو، روزنامه نگاری، ترجمه، مواضع تند سیاسی و ۰۰۰ انتصاب او به جناح خاصی محدود و مقبولیت بیش از دیگران او را در جامعه و بین توده‌های مردم و لایه‌های خواص بیشتر کرده است و مقبولیت شعر او را دو چندان. شعار کلیشه‌ای هنر برای هنر که خواست و مقبول سرمایه‌داری محافظه‌کار می‌باشد با روحیات و اندیشه شاملو سازگاری نداشته و تعهد خویش را نسبت به انسانیت و آرمان‌های انسانی در قالب تفکری منتقد در بدنه اشعارش ریخته است.

شاملو در شعر من خویشاوند نزدیک هر انسانی هستم که خنجری در آستین پنهان نمی‌کند، تکلیف خود را با آرمانهای اصیل انسانی فارغ از مرزهای جغرافیایی یکسره می‌کند. او مرزها را در می‌نوردد و نژادها را پشت سر می‌گذارد. از نظر او مرز جغرافیایی وجود ندارد. نمی‌توان جهان را به بلوک‌های شرق و غرب و نیمکره‌های شمال و جنوب تقسیم کرد. مهم تبار انسانی فارغ از رنگ و نژاد و زبان است. او عاشق و نگران تبار انسان و دلواپس حرمت بشر بود.

چنین ایده‌ها و افکاری در زندگی و اشعار شاملو موج می‌زند. برای شاملو نه تنها در زندگی روزمره که در شعرش هم فقط زیبایی کافی نبود. شاملو حتی در جایی گفته بود که شعر باید بیدار کننده باشد نه خواب آور و در واقع نوعی شیپور نه لالایی. (به نقل مفهوم از حافظه). اوست که در برابر مردم و در شعرش در مقابل مخاطبانش احساس وظیفه کرده و در راه تعالی انسان فارغ از هر قید و بندی نوعی التزام عملی داشت. در مصاحبه با حریری در این مورد چنین می‌گوید: من هم شعر پریا را مستقیماً به سفارش اجتماع نوشتم. جامعه که با کودتای ۱۳۳۲ لطمه‌نومیدانه شدیدی خورده بود به آن نیاز داشت و من در متن جامعه بودم این نیاز را درک کردم و به آن پاسخ دادم. آن هم با زبان خود توده. توده هم بی درنگ آن را تحویل گرفت و برد. لازمش داشت و من این لزوم را با پوست و گوشتم احساس کرده بودم. (حریری؛ ۱۳۷۷، ۱۲۶).

شاملو و ادبیات مشروطه

شاملو بارها گفته است و خیلی‌ها هم بر این باور او پای می‌فشارند که آثارش، شرح حال کاملی است از او. شعرش برداشت‌هایی از زندگی نیست، بلکه آئینه تمام‌نمای زندگی است. از یک طرف شعر شاملو محصول بعد از دوران مشروطیت می‌باشد. دورانی که تقابل سنت و مدرنیته بود که چه از نظر شکل و چه از نظر بیان با همدیگر تفاوت داشتند. سرمایه‌داری اروپا در حال رقابت با رقبای خویش برای کسب امتیازات و بهره‌برداری بیشتر از منابع طبیعی و ملی دیگر کشورها و از آن جمله ایران بود. در این حالت هر یک از کشورها می‌کوشیدند در داخل ایران دست‌نشانده‌هایی برای خویش پیدا کرده و در مقابل ناآگاهی مردم با زرق و برق تکنیک و فنون جدید غربی بازاری اقتصادی برای خویش فراهم کنند.

انباشته شدن جیب برخی از همین سرمایه‌داران تازه به دوران رسیده عرصه را برای خیل عظیمی از مردم و بویژه توده خلق، کارگران و دهقانان تنگ‌تر کرد و زمینه را برای عصیان توده‌ها که دیگر جان به لبشان رسیده بود فراهم می‌کردند. از طرفی ورود فناوری‌های نوین و ارتباط با صاحبان همین قدرت‌ها جرقه‌های آزادی خواهی و بیشتر در مبحث تجارت، برابری طلبی و وطن پرستی (نه به معنای ناسیون امروزی آن و بیشتر در مقام مبارزه با دست‌دراز خارجی در راس امور اقتصادی کشور) و در نهایت طرفداری از انقلابی بنیان‌کن بیش از پیش شعله‌ور ساخت. در این راستا طبقات تازه‌ای در شرایط آن زمان ایران به صحنه ظهور

می‌رسند که غیر از طبقات ممکن و به نوعی کلاسیک می‌باشند. یکی از همین طبقات خرده بورژواها هستند که رشدی قارچ گونه می‌یابند و در اثر ارتباط با خارج چیزها و مفاهیم نوینی با خود می‌آورند. اینجاست که سردمداران حکومت هم به واسطه همین ارتباطات در می‌یابند که غیر از روابط ممکن موجود، نکات و مناسبات تازه‌ای برای معشیت، تفریح و خوشگذرانی و اسباب فرج وجود دارد. نه تنها در مناسبات خانوادگی، آداب و عادات تغذیه که در کتاب خوانی و نوشتن. کتاب‌های تازه‌ای ترجمه و منتشر می‌گردد. قشر جدید با تاریخ، اندیشه، فلسفه و ادبیات نوین غرب آشنا می‌گردد و سعی در تقلید کورکورانه لایه‌های نوینی در جامعه شکل می‌گیرند و تمایلات و خواست‌های جدید سر بر می‌آورند. مهاجرت عده‌ای به خارج از مرزهای ایران آشنایی با زبان‌های خارجی، بسط روابط و خواست‌های جامعه تازه شکل گرفته (یا در حال شکل‌گیری) قالب‌های تازه‌ای می‌خواهد که بخشی از آن بواسطه ادبیات برآورده می‌شود. ادبیات به دسته‌های گوناگونی بخش‌بندی می‌گردد که یکی از آن‌ها که بدون واسطه و به طور مستقیم در روابط با موضوع بحث این نوشتار و تحولات سیاسی اجتماعی جامعه آن زمان می‌باشد ادبیات سیاسی اجتماعی است که در این مقاله بعنوان ادبیات متعهد از آن یاد می‌گردد که بیشتر آبخور آن از راه ترجمه فراهم می‌گردد و دارای خصوصیتی چند می‌باشد.

ادبیات مشروطه از آنجا که به طبقات و گروه‌های اجتماعی رشد یابنده معترض و رزمجو تعلق دارد و حربه‌ای است که باید به وسیله این گروه‌ها علیه طبقات ممتاز بکار رود، در تمام شکل‌های خودش همه جا سیاسی است. ادبیاتی که در این زمان رنگ تند سیاسی ندارد، مطلقاً از ردیف ادبیات مشروطه بیرون است. معلوم است که منظور از ادبیات سیاسی آن چنان ادبیاتی است که به صورت حکومت و اشرافیت پنجه می‌کشد و تمام مظاهر معنوی آن‌ها را با دانه می‌کند و گرنه ادبیات سیاسی که در راه تثبیت حکومت به هر شکل و در بند نگاه داشتن مردم به هر شکل کمک کند، البته ادبیات ضد مشروطه است. (مؤمنی؛ ۱۳۷، ۱۱۶).

ادبیات مشروطه از نظر شکل، متد و محتوا از بیخ و بن با ادبیات کهنه ارتجاعی فرق دارد و تمام روشنفکران مشروطه خواهی که در این زمان قلم به دست گرفته‌اند و به شکل‌های مختلف ادبی- از شعر و رمان و نمایش نامه گرفته تا مقالات و کتاب‌های سیاسی و فلسفی و علمی- چیز نوشته‌اند. همه این تفاوت‌ها را در نظر گرفته‌اند. (مؤمنی؛ ۱۳۷، ۱۲۰).

مصاحبه و نوشته‌هایی که بعدها و حتی در آن زمان از نویسندگان و شعرای دوران مشروطیت و بویژه آن‌هایی که خود را مقید به چنین سبک ادبی می‌دانستند، بیرون آمد، نشان می‌دهد که تا چه حد به کار و سبک خویش با آگاهی نگرسته و آن را سرلوحه کار و عمل خویش قرار داده و به آن پای‌بند بودند و حتی برخی از آنها پا را فراتر نهاده و آن را جزء ضروریات می‌دانستند. بطور مثال شعر از نظر متفکران مشروطه بیان زیبایی منظوم واقعیات است و چنان که می‌بینیم آن‌ها شعر را وسیله‌ای در راه بهتر کردن زندگی مردم می‌دانند و هر نوع نظم که از شیوه رئالیستی تبعیت نکند، شعر نمی‌دانند (همان، ۱۳۷).

تأثیر و ردپای چنین تفکر، اندیشه و فلسفه‌ای که به نوعی چراغ راهنما و دستور العمل نیز می‌باشد، در خیلی از اشعار شاملو موج می‌زند و رنگ چنین تفکری حتی به زندگی شخصی و اعتقادات او نیز کشیده شده است. جایی که حتی رگه‌های حماسی چه در مضمون و مفهوم و چه در زبان و قالب وارد شعرش می‌گردد. اوست که به حق ضرورت روزگار زمانه‌ی خویش را در یافته است. در جامعه‌ای که در ابتدال موج می‌زند و حکامش عرصه مبارزات اجتماعی و فرهنگی را بر خلق تنگ کرده بودند با زبان عصیانگر خویش منادی فریادهای خفته در گلو می‌گردد. این است که در روز وداع با شاملو خواسته جامعه از دهان برخی‌ها به هوا رفت که می‌گفتند: «بامداد، شاعر ملی ایران».

از طرفی در جهانی که نوعی سرخوردگی و بی‌اعتنایی به شعر سیاسی وجود دارد، شاعر با آن زبان خاص غنایی خویش با آن تسلط بی‌مثالش بر زبان فارسی با آن تکنیک بی‌بدیل و شگرد توانایش مقبولیت عام یافت و شاعر ملی شد. چنین مقبولیتی ناشی از موضع خاص اجتماعی و رویکرد سیاسی او بود که نه تنها در شعر که در تمام ارکان زندگیش ریشه دوانده بود. برای انسان و آزادی‌اش، برای عدالت و عشق ارزش قائل است و در راه آن هزینه می‌دهد. به میان مردم می‌رود و فریاد خفته در گلو آنها می‌گردد. اشعار مرثیه برای نوروز علی غنچه، ۲۳، قصیده برای انسان ماه بهمن، سرور مردی که خودش را کشته است. به زبان دشمن سخن می‌گفت/ اگرچه نگاهش دوستانه بود/ و همین مرا به کشتن او واداشت.../ فرانکو را نشان دادم/ و تابوت لورکا را اشعار مجموعه هوای تازه که به پاس محبتی بی‌دریغ، که فروکش نمی‌کند و انسانی‌تی که در نبرد با ظلمت از پا در نمی‌آید به پرویز شاپور تقدیم می‌شوند. شعر «سرور بزرگ» که در آن همانطوری که بیشتر نیز ذکر آن رفت، تمایلات چپی خود را نشان

می‌دهد. در آن از شن چو، رفیقان ناشناس فرانسوی، گریدی دیپلمات جنایتکار آمریکایی که کشتار کمونیست‌های یونان و اندونزی را در زمانی که سفیر کشورش در این نقطه بود، سازمان داد و از کشتار گروه‌های بلزن و داخو سخن می‌گوید.

از زخم قلب آبابی، مه، حد، مرگ نازلی و در خصوص مرگ وارتان سالاخانیان، ساعت اعدام، شعری که زندگی است، طرح، دیوارها، پریا، عشق عمومی، پیوند، شبانه‌ها و خیلی دیگر از اشعاری که ذکر یکایک آنها در اینجا بسی وقت گیر و خارج از حوصله این نوشتار است؛ لبالب از عشق به انسانیتی فراگیر در نگاه شاملوی معترض و طغیانگر می‌باشند. در مجموعه آهن‌ها و احساس شعر مرثیه برای کارگر شرکت نفت که مدت ده سال در زندان ماند. در دفتر قطع نامه شعر قصیده برای انسان ماه بهمن با شعری که به مناسبت روز ۱۴ بهمن سالگرد قتل تقی ارانی در زندان و به دستور رضاخان سروده شده است. در همین دفتر بالا سرود مردی که خودش را کشته است، اشاره به قادیکلا روستای نزدیک ساری که در سال‌های بیست فئودال‌ها از آن جا ایادی خود را برای کشتار عناصر مترقی به اطراف می‌فرستادند. از زخم قلب آبابی که آبابی دبیر ترکمنی بود که نیمه‌های دهه بیست در گرگان به ضرب گلوله گشته شد. عشق عمومی در این شعر مردگان این سال مبارزان اعدام شده‌ی سازمان نظامی در سال ۴-۱۳۳۳. در شعر پیوند بحث در مورد اعدام دزدانۀ سیزده تن سران حزب کمونیست یونان که شبانه در دخمه‌های زندان آتن صورت گرفت و از آنها به سیزده هرکول یاد شده است. (پیشتر اشاره شده است).

شاملو و تکانش‌های اجتماعی

تأثیر تکانش‌های اجتماعی در گوشه و کنار جهان، مشکلات و معضلات پیش روی انسان و امید و آرزوی دستیابی به جهانی برتر و برابرتر تا جایی در اشعار شاملو تأثیر گذاشته است که حتی به حوزه ترجمه اشعار و رمان‌هایی که ترجمه کرده است، نیز کشیده شده است. برگزاری شب شعر جهت آوارگان کرد عراقی، رمان‌هایی مانند پابرهنگان، دن آرام و کتاب «بگذار سخن بگویم» که شرح مصاحبه‌هایی است با دمیتیلایاریوس دوچونگارا و موئما ویترز. شاملو خود در مقدمه این کتاب چنین می‌گوید: برگردان این کتاب به فارسی بخصوص یک وظیفه انقلابی تلقی شده است. کوششی در جهت آگاه کردن توده‌های زحمتکش از قدرت طبقاتی خویش، شرح حال زنی از معادن بولیوی و چگونگی سازماندهی زنان و ایجاد تشکل‌های کارگری. شاملو از انگشت نما و انگشت‌شمارترین شاعرانی است که حتی شناسه و هویت آن با عصیان و طغیان علیه ظلم و ستم و پرچمدار مبارزه مستقیم با شعر و ادبیاتش عجین شده است. شعرش همانطور که خودش می‌گوید اتوبیوگرافی کاملی است از مبارزه و زندگی واقعی آن که به صورت نمادین و عملی در کار و شعرش پراکنده شده است. «باور به ادبیات متعهد و آن چه شاعر ورای تبلیغ ساده انگار حس می‌کند، تصادف‌های طاقت فرسایی در جان او پدید می‌آورد، خلجانی که او را به تب و تاب می‌افکند تا سال‌ها بعد او تصویر دقیق‌تری از موقعیت بیابد و سنگ از سیم جدا کند. و شعر سیاست زده و شعار گونه را به نفع شعر اجتماعی که در تجربه‌های ژرف انسانی درونی شده باشد، پس بزند. (مجابی؛ ۱۳۸۰، ۳۱). هنوز او شعر را وظیفه‌ای دشوار می‌داند. در ققنوس در باران (۴۴) - می‌گوید:

تا پناهی از بیمم باشد/ محرابی نیافتم/ تا پناهی/ از ریشخند امیدم باشد. یا در اولین شعر دفتر لحظه‌ها و همیشه فریاد بر می‌آورد که:

قلب را چون گوشی آماده کن/ تا من سرودم را بخوانم/ سرود جگرهای نارنج را که چلیده شد/ در هوای مرطوب زندان
در هوای سوزان شکنجه/ در هوای خفقانی دار/ و نام‌های خونین را نکرد استفرغ/ در تب درد آلود اقرار. و خطاب می‌کند
آنهايي را که پنبه در گوش کرده‌اند و سر در زیر برف که چگونه آنهايي ديگر در کنارشان سرود مقاومت و فتح سر می‌دهند و بر مرگ از پیش معلوم و سرنوشت آگاهشان می‌خندند و «کباب گلوله‌ها را داغا داغ با دندان دنده‌هایشان» می‌بلعند. قوت قلب و جسارت می‌بخشد و با طنین چون کوس، اشعارش به نمادهای پوشالین دیکتاتورهای می‌تازد و از مردم نیز می‌خواهد. تکلیفی انقلابی برای آنها می‌گذارد:

به چرک می‌نشیند/ خنده/ به نوار زخم‌بندیش ار ببندي/ رهايش کن/ رهايش کن/ اگر چند/ قیلوله‌ی دیو/ آشفته می‌شود
در جایی دیگر در همین مضمون چنین می‌سراید:

دلی دارم و حسرت درناها/ و به هنگامی که/ مرغان مهاجر در دریاچه مهتاب پارو می کشد/ خوشا به رهایی/ خوشا اگر نه رهایی که مردن به رهایی/ آه این پرنده در این قفس تنگ نمی خوابد.

او به حق پیام زمان خویش را درک کرده بود. نگاهش به شعر به سان ذهنش عوض شده بود. دریافته بود که باید چشم را شست و از ته نگاه دید. بی پروا و با مردم دید. برای مردم و بخاطر آن‌ها سرود. «شاملو نخست با عصیان عصیت علیه سنت و مواریث ادبی کهن، کار خود را آغاز می کند، اما با خشم و خروش او با رسیدن به آستانه‌ی آگاهی‌های اجتماعی و دانش جهانی، او را به تردید در ارزش‌های پیشین می کشاند». (مجایی؛ ۱۳۸۰، ۴۲)

کوشش، فعالیت و مداومت شاملو در سرودن اشعار اجتماعی، او را به بطن جامعه سوق داد و به شاعری تراز اول اجتماعی با نگاهی متعهد تبدیل کرد. در کنار این فعالیت‌ها همواره با مردم بود و به میان آنها می آمد و با به راه انداختن جریان‌های اجتماعی، ذهن توده را هدف گرفته و به سمتی می برد که می خواست. شاملو اگرچه به هیچ حزب، سازمان و گروه سیاسی وابسته نبود، اما صدای اعتراض او را در برابر بی عدالتی به گواهی آثارش، تأثیری به مراتب عمیق‌تر و همه‌گیرتر داشت (شهرجردی؛ ۱۳۸۱، ۲۸۱). تعهدی مسئول و آگاهانه. به روزنامه نگاری، شرکت در شب شعرها، جمع آوری فرهنگ کوچک، ادبیات توده و سخنرانی‌ها روی آورد تا بیشتر با مردم باشد و از درد دل آنها و امید و آرزوهایشان آگاهی یابد. بدین شیوه بود که شاعر در بطن فعالیت‌ها و امور سیاسی، اجتماعی و فرهنگی روزگار خویش قرار گرفت و با قشرها و طبقات مختلف مردم و خواسته‌ها و آرزوهایشان آشنا شد. آنها را کانالیزه کرد و در خدمت خودشان و طبقه‌اشان به کار گرفت. به واقع روشنفکری مدرن با تمام امکاناتش در وسط معرکه.

شاملو در یک سخنرانی در دانشگاه برکلی در خصوص روند روشنفکری در ایران چنین گفت: تاریخ کشورهای جهان سوم زیر نظر حکومت‌های دست نشانده و توسط عده‌ای روشنفکر نمای تقلبی و پول پرست، عده‌ای تاریخ نگار مزدور و به اشتباه تحریف و باز نویسی شده است و آنگونه که زیر دستگاه‌های سانسور بیرون آمده به مردم معرفی شده است. و آنگاه رو به مخاطبان خارجی خویش که بیشتر دانشجویان ایرانی مقیم آنجا بودند می کند و می خواهد که آنها بدور از تعصب و سانسور و در خدمت به خلق؛ تاریخ واقعی ایران را آنگونه که بوده است، بنگارند. (به نقل از حافظه).

زبان کهن ادبی مرسوم در ایران که به غلط به زبان فاخر ادبی معرفی شده بود؛ تاب توانایی و یارای بیان تیز و اندیشه ناب شاملو را نداشت. اندیشه‌ای مملو از احساسات طبقات پایین اجتماع، کارگران و چریک‌های بی نام و نشانی که در فضای فکری فرهنگی، سیاسی و اجتماعی رد پای از آنها نبود. مدتی در نوسان زبان فاخر ادبی و زبان کوچک و توده مردم در نوسان بود. ظرفیت‌های زبانی و معنایی ویژه‌ای برگزید تا واقع اندیشه و تفکرش باشد. چنین بود که قید اوزان عروضی و دست و پاگیر شعر را می‌زند به موسیقی خاص واژه‌گان تکیه می‌کند. چنین امری به شاعر این امکان را داد که به اندیشه‌ها و تفکراتش امکان جولان و دوران به دلخواه خویش دهد. اینگونه بود که بیضایی چنین داوری کرد؛ ستایش اصلی من به شاملوی شاعر بر می‌گردد که کاری که می‌کنه بیش‌تر در زمینه زبان و در زمینه اثبات نوعی حقانیت ندیده انگاشته شده در طول تاریخ و فرهنگ این مملکت. کاری که او می‌کند با زبان کاری است که بعد از انقلاب مشروطه درک شده. بسیاری فهمیدند که این زبان پر از تکلف و تعارف، اداری رسمی پاسخگوی نیازهای روشنفکری و پاسخگویی نیازهای پژوهشی مردمی که می‌خواهند پا به دوران جدیدی بگذارند نیست، و شاملو یکی از مؤثرترین و مهم‌ترین شخصیت‌های این نوع نگرش، جستجو و کوشش کرد (همان؛ ۴۲۱). از ترکیب چنین ریتم و موسیقی‌ایی با تسلط بر دایره واژگان و به کارگیری فرهنگ کوچک ریتمی حماسی و موسیقایی که از تکلف‌های مصنوعی به دور بود، بدهد. شاملو ذاتاً انسانی عصیانگر است: عصیان بزرگ خلقتم را شیطان داند/ خدا نمی‌داند.

اینگونه است که شاملو در پیامی به کنگره بزرگداشت احمد شاملو در کانادا به سال ۱۹۹۵ می‌گوید: روزگار ما دیگر روزگار خاموشی نیست. روزگار تفنن و این حرف‌ها هم نیست. چنین فضایی و خلق چنین تصاویری بی شک تغییر زبانی متناسب با حال و هوای آن اشعار می‌خواهد. تحقق هماهنگی و همسازی زبان با مضمون و محتوای اشعار، استادی و مهارت خاصی می‌طلبد که خاص شاملو و نگاه تیز بین و نافذ اوست. «شک نیست که هر مضمون و عاطفه‌ای، زبان خاص خود را می‌طلبد و نیز برحسب حال و شخصیت مخاطب، لحن و کیفیت سخن چه از حیث مفردات و ترکیبات و چه از حیث بافت نحوی تغییر کند. اختیار زبان مناسب با حال مخاطب و مضمون سخن گاه از روی شعور و اراده متکلم بلیغ صورت می‌گیرد و گاه خود به خود و ناشی از صمیمیت عاطفی گوینده نسبت به حال و هوای روحی خویش» (پورنامداریان، ...، ۳۵۳).

شاملو شاعری بود که در هر حالت با شگرد زبانی خاص خودش که از روی تمرین و ممارست بدست آورده بود و چون مومی نرم در دستان توانای هنرمند بود؛ زبان پیشگفت را به کار می‌برد و رام خود می‌کرد:

از کدامین فرقه‌اید/ بگوئید/ شما که فریاد بر می‌دارید!/ به جز آنکه سرکوفتگان بسته دست را، به وقاحت/ در سایه ظفرمندان
جزی بخوانید/ یا در معرکه جدال از بام بلند خویش/ سنگپاره‌ای بپرانید/ تا بر سرکدامین کس فرود آید/ که اگر چه میداندار
هر میدانید/ نه کسی را به صداقت یارید/ نه کسی را به صراحت دشمن می‌دارید. (ابراهیم در آتش، ۵۴)

«شاملو بعنوان چشم بیدار جامعه و بعنوان وجدان هوشیار اجتماع، تعهد و مسئولیت‌پذیری را وظیفه انسان‌ها می‌داند. انسان آرمانی شاملو، انسان معاصر واقع بین و حقیقت یاب و پوینده و زنده اندیش و غمخوار مردم می‌باشد. انسان آرمانی و در واقع به شکل انسان تلاش‌گر، مقاوم، مبارز و تسلیم‌ناپذیر تداعی و ظهور می‌یابد... انسان معترض و شجاع و مصلح، انسان حق جوی عدالت خواه، انسان مبارز و مقاومت‌گر، انسان روشن‌گر و مردم دوست و آرمان‌گرا و سرانجام انسان آزادی خواه و آزاد اندیش زنده اندیش، در واقع انسان آرمانی شاملوست» (صاحب اختیاری، باقرزاده، ۱۳۸۱، ۶۰ و ۶۱).

ایشان در مورد ضرورت ایجاد یک خط مشخص در ادبیات اظهار می‌کنند: «ادبیات را کارگران ادبی منفرد تولید می‌کنند. یعنی هرگز نمی‌توان یک خط مشخص برای ادبیات ایجاد کرد. این کار به صادر کردن بخش نامۀ حزبی می‌ماند و تنها از کسانی نظیر استالین و ژدانف ساخته است. ضرورت اجتماعی چیزی است مثل ناگریز بودن تولد کودکی که پا به نه ماهگی گذاشته است (همان، ۱۳۸۱، ۱۱۶). چنین است که شاملو در مقام شاعری مردمی با تأثیر از جنبش‌های اجتماعی محیط پیرامون و دنیای دور و برش، حتی آن دنیایی که فرسنگ‌ها با اون فاصله دارد، بدور از هر گونه مصلحت‌اندیشی و اهمال‌کاری در انجام وظایف انسانی‌اش قلم خویش را بسان اسلحه‌ای برای چریکی در جنگ به عنوان تنها راهی جهت رسیدن به آرمان‌های والای بشری و رسیدن به صلحی در خور انسانی آزاد به کار می‌گیرد. او با کلام و شعرش دستان مردمش را لمس می‌کند. هدفش را تغییر اساسی بنیان‌های پושالین نظام‌های وابسته و استبداد و ارتجاع می‌داند. بخاطر کسب آزادی انسان تلاش می‌کند و از مبارزه دست نمی‌کشد و بر این باور است که بایستی در راه چنین حقی جنگید و از هیچ کوششی فرو گذار نکرده و با هیچ کسی و برای هیچ چیزی مماشات نکرد. به همین خاطر است که شعر این غول زیبای دوست داشتنی! در عین رام بودن به صورت غریبی دست نیافتنی و آشوبگر است و در قالب ذهن‌های کوچک نمی‌گنجد.

شاملو عشق به انسان را در عرصه مبارزه سیاسی در یافته است. او بنا به تأکید خویش در اشعارش، پیش از ورود به عرصه مبارزه، به مسأله انسان و ارزش همبستگی بشری واقف نبوده است. اما از آن پس با توجه به زندگی و مرگ انسان‌های بزرگی که هدف زندگی و مرگشان آزادی و دادگری و پاسداری از شأن و شرف آدمی بوده است، شعرش را وقف ستایش انسان و بویژه نخبگان کرده است (مختاری؛ ۱۳۷۲، ۲۷۱، ۲۷۲).

ضیاء موحد در مقاله‌ای در کتاب هفته تحت عنوان «زیبایی تجلیل از انسان» درباره انسان‌گرایی در شعر شاملو می‌گوید: شعر شاملو می‌تواند شعری جهانی باشد. تأثیر او از انسان‌گرایی اوایل این قرن و مکتب‌های آزادی خواه نمود بارزی دارد. در این شعرها مسائل اومانیستی و روشن‌گری و روشن‌اندیشی به خوبی دیده می‌شود. این شعرها می‌تواند جهانی باشد چرا که شاملو در آنها به شاعرانی چون الوار و آراگون نیز نظر داشته است. تجلیل شاملو از انسان و انسانیت بخشی از کار اوست که جنبه جهانی دارد و او را متصل می‌کند به همترازهایش نظیر لورکا، آراگون و ... (به نقل از کتاب هفته، دوره جدید، شماره ۸۵)

منابع و مراجع

- [۱] آبراهامیان، پرواند، ۱۳۹۲، ایران بین دو انقلاب، نشر مرکز، تهران
- [۲] بیضایی، بهرام، ۱۳۹۱، هزارافسان کجاست؟. چاپ اول. تهران: انتشارات روشنگران و مطالعات زنان،
- [۳] پورنامداریان، تقی، ۱۳۹۰، سفر در مه (تاملی در شعر احمد شاملو)، نشر سخن، تهران
- [۴] حریری، ناصر، ۱۳۷۷، درباره هنر و ادبیات (گفتگوی ناصر حریری با احمد شاملو)، انتشارات نگاه، تهران
- [۵] شاملو، احمد، مجموعه اشعار احمد شاملو دفتر اول: شعرها ۱۳۷۸ | ۱۳۲۳، انتشارات نگاه، تهران
- [۶] شهرجردی، پرهام، ۱۳۸۱، ادیسه‌ی بامداد: درباره‌ی احمد شاملو، انتشارات کاروان، تهران
- [۷] شهرجردی، پرهام، ۱۳۸۱، ادیسه‌ی بامداد، نشر کاروان، چاپ اول
- [۸] صاحب اختیاری، بهروز؛ باقرزاده، حمیدرضا، ۱۳۸۱، احمد شاملو شاعر شبانه‌ها و عاشقانه‌ها، انتشارات هیرمند، تهران
- [۹] عسکر، پاشایی، ۱۳۷۸، نام همه‌ی شعرهای تو: زندگی و شعر احمد شاملو، نشر ثالث، تهران
- [۱۰] کتاب هفته دوره جدید
- [۱۱] لنگرودی، شمش، ۱۳۸۴، تاریخ تحلیلی شعر نو (چهار جلد)، انتشارات مرکز، تهران
- [۱۲] مجابی، جواد، ۱۳۷۷، شناخت‌نامه احمد شاملو. تهران: نشر نقره،
- [۱۳] مجابی، جواد، ۱۳۸۱، شناخت‌نامه احمد شاملو، انتشارات قطره، تهران
- [۱۴] مختاری، محمد، ۱۳۷۲، انسان در شعر معاصر، انتشارات توس، تهران
- [۱۵] مؤمنی، باقر، ۲۵۳۷، ایران در آستانه انقلاب مشروطیت و ادبیات مشروطه، انتشارات صدای معاصر، تهران